

# نقد دیدگاه «دین قدرت است» با تکیه بر تفکر انتقادی

قاسم اخوان نبوی\*

دی و بهمن ۱۳۹۹

## اشاره

در خدمت دکتر قاسم اخوان نبوی استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و مؤلف کتاب‌های «فطرت و خرد»، «حکمت صدرایی و کلام شیعه»، «جامعه‌شناسی دین»، «دین و تکامل» و «استنباط معارف عقلی از نصوص دینی» هستیم.

❖ آقای سروش در سخنرانی اخیر خود قدرت را بر دین و معرفت دینی مؤثر دانسته‌اند و در آن سخنرانی، قرآن را کتاب خوف و خشیت معرفی کرده‌اند نظر شما در این باره چیست؟

همان‌گونه که اشاره فرمودید، یکی از بحث‌هایی که درباره دین از سوی دکتر

---

\* استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

سروش مطرح شده، این است که «دین قدرت است»، ایشان در سخنانی که اخیراً ایراد کرده‌اند، به این مسئله پرداخته شده است که قرآن کتاب خوف و خشیت است. این دیدگاه مبتنی بر مبانی ایشان در قبض و بسط و بسط تجربه نبوی می‌باشد؛ زیرا قرآن را تألیف پیامبر اسلام می‌داند و حاصل تجربه پیامبر می‌داند و مدعی است، چون پیامبر، خدا را این‌گونه تجربه کرده است، به این معنا که پیامبر بیشتر تجربه خوفی دارد. اما ادعای دیگر ایشان این است که پیامبر اقتدارگرا بوده است و برای این ادعاهای خود به بیان شواهد و قرائنی می‌پردازند که قابل مناقشه می‌باشد و مشتمل بر مغالطاتی می‌باشد و به روایاتی استناد می‌کنند که از نظر سندی، و دلالتی قابل مناقشه است، و منتقدان از زوایای مختلف به بیان ضعف‌ها و نقصان‌هایی که در مبانی معرفتی ایشان وجود دارد و همچنین ضعف سندی و دلالتی روایات پرداخته‌اند، اما آنچه که در اینجا مورد نظر می‌باشد مغالطاتی است که در این سخنان دیده می‌شود.

❖ سروش در بخشی از سخنرانی خود می‌گوید: برخی کلمات، مانند کلمه «عذاب» معادل ندارند و اگر بخواهیم معادلی برایش بترسیم معنای «شکنجه» در نظر می‌آید. آیا واقعاً معادل کلمه عذاب، شکنجه هست یا نه؟ ایشان در ادامه می‌گویند: «خدای قرآن خدایی است که شکنجه می‌کند». لطفاً در این زمینه توضیح دهید و بفرمایید مطالب ایشان با چه ایرادات و پیامدهایی مواجه است؟

یکی از مغالطاتی که در سخنان ایشان وجود دارد، مغالطه در معنای عذاب است؛ زیرا ایشان عذاب را به معنای شکنجه می‌دانند، اما با تکیه بر سیاق آیاتی که در قرآن وجود دارد، معنای شکنجه از آن فهمیده نمی‌شود؛ توضیح مطلب اینکه از مجموع آنچه که

در کتاب‌های لغت درباره معنای عذاب بیان شده است، یکی از معانی به معنی عقوبت و شکنجه است اما آنچه که در کتاب‌های لغت معتبر در بیان معنای عذاب غلبه دارد معنای منع و محرومیت است (ر.ک: تاج العروس، ج ۲، ص ۲۱۲ / مفردات راغب، ج ۲، ص ۵۷۱) و عذاب را از این جهت عذاب می‌گویند که از راحتی و آسایش منع می‌کند و در قرآن نیز به مفهوم نوعی دشواری و محرومیت است، که عواملی چون کفر، کبر، نفاق و... زمینه ساز آن می‌شوند، این واژه به‌تنهایی باتوجه به سیاق و بافت آیات عذاب، نتیجه طبیعی عمل فرد است، و بین نوع گناه، مخاطب و نوع عذاب ارتباط وجود دارد. به‌عنوان نمونه در آیه ۱۷۳ سوره نساء می‌فرماید: «إِنَّمَا الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا فَبِعَذَابِهِمْ عَذَابًا أَلِيمًا» آنان را که سرپیچی و سرکشی کرده به عذابی دردناک معذب خواهد فرمود یا در سوره شوری آیه ۴۲ می‌فرماید: «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلُمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ هُمُ عَذَابُ أَلِيمٍ» همانا نکوهش فقط بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین به ناحق طغیان می‌کنند، آنان‌اند که برایشان عذاب دردناکی است.

❖ ایشان پیامبر را اقتدارگرا می‌دانند و حضرت عیسی را دور از این روحیه؛ در این باره توضیح دهید؟

یکی دیگر از اقسام مغالطاتی که در این سخنرانی دیده می‌شود و مبنایی قرار گرفته شده است برای سایر ادعاهایی که بیان کرده‌اند مغالطه تفسیر نادرست است. که در اینجا به دو نمونه اشاره می‌شود یکی از مدعیات ایشان درباره تفسیری است که از اقتدارگرایی دارد و معتقد است «پیامبر اقتدارگرا» بود، به‌نظر

می‌رسد در سخنان ایشان بین اقتدار و اقتدارگرایی خلط شده است زیرا اقتدارگرایی به معنای اصل تبعیت بی‌چون و چرا از قدرت که نقطه مقابل آزادی فردی در فکر و عمل است و شخصیت اقتدارگرا کسی است که می‌خواهد دیگران را تحت کنترل و تسلط خود در بیاورد، در صورتی که این بیان ایشان باتوجه به گزارش‌هایی که از سیره آن حضرت شده است، ناسازگار است، و پیامبر به هیچ‌عنوان به دنبال این نبودند که دیگران را تحت کنترل و تسلط خود در بیاورند، البته پیامبر شخصیت مقتدری داشتند که ریشه در کرامت و عزت نفس ایشان داشت. به عبارت دیگر اشخاص مقتدر و قوی دارای ویژگی‌هایی هستند که ممکن است در دیگران این تصور به وجود آورد که قصد تسلط به دیگران را دارند در صورتی که این‌گونه نیست. اما شخصیت آنها به‌گونه‌ای است که افراد دیگر را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند.

ادعای دیگر ایشان این است، که قرآن کتاب خوف و خشیت است و در اسلام ما نقصان محبت داریم، این ادعای ایشان با سایر آموزه‌ها و تعالیم دینی که در رابطه با رحمت و محبت در قرآن و سیره نبوی وجود دارد ناسازگار است. زیرا در آیات به مسئله «محبت» و «محبت شدید» اشاره شده است و عرفا محبت شدید را عشق می‌دانند، عشق را بیشتر لغویان، فزونی دوستی یا افراط حب تعریف کرده‌اند. این کلمه را مرتبه‌ای افزون‌تر از محبت دانسته‌اند، به‌طوری که ندیدن عیوب محبوب را از لوازم عشق دانسته‌اند (ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۵۱) در اینجا برای روشن شدن مسئله به این آیات اشاره می‌گردد: «  
وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره: ۱۶۵) کسانی که ایمان آوردند، شدیدترین محبت آنها تنها برای حضرت رب العالمین است «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً



يُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره: ۱۶۵) برخی از مردم چیزهایی را شریک خدا گرفته‌اند و آنان را مانند خدا دوست دارند اما مؤمنان خدا را بسیار دوست دارند. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (مریم: ۹۶) خدای رحمان برای کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند، دوستی قرار می‌دهد. «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (یونس: ۶۲) آگاه باشید که دوستان خدا نه می‌ترسند و نه اندوهگین می‌شوند از این آیات به خوبی می‌توان مسئله محبت و دوست داشتن و محبت شدید که همان عشق است را استنباط کرد، و همچنین درباره سیره پیامبر نیز آنچه نقل شده است دلالت بر برخورد کریمانه، عطوفت و مهربانی با مردم داشته است به‌عنوان نمونه در سیره آن حضرت نقل شده تا آنجا که ممکن بود سائل را رد نمی‌کرد؛ حتی روزی زنی فرزند خود را نزد پیامبر فرستاد و گفت به حضرت بگو پیراهن خود را به ما لطف نماید. فرزندش خدمت حضرت رسید و تقاضای پیراهن نمود. پیامبر هم پیراهن خود را به او داد. آیه نازل شد: «وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ: هرچه داری در راه خدا انفاق مکن»، امیرالمؤمنین می‌فرماید: «هرگاه کسی از برادران دینی را سه روز نمی‌دید سراغ او را می‌گرفت و اگر در سفر بود برایش دعا می‌کرد و اگر بیمار بود به عیادتش می‌رفت» (مکارم الاخلاق، ص ۱۷) پیامبر همواره می‌فرمود: «هر که رحم نکند به او رحم نمی‌شود: من لا یرحم ولا یرحم» (سنن النبی، ص ۴۵). /امام صادق از پیامبر نقل کرد: «أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاهِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ»: «خداوند به من دستور داد به مدارا کردن با مردم همان‌طوری که به انجام واجبات دستور داد (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۷). پیامبر اعظم فرمود: «ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَتِمَّ لَهُ عَمَلٌ، وَرَجَّحَ بِحُجْرَةٍ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ وَحُلِقَ يُوَارِي بِهِ النَّاسَ وَجِلْمٌ يَرِدُ بِهِ

جَهْلُ الْجَاهِلِ: «سه چیز است اگر در کسی نباشد کارش به پایان نمی‌رسد؛ ورع و پارسایی که او را از گناهان باز دارد. خُلُق و خویی که بدان با مردم مدارا کند، بردباری و حلمی که بدان جاهل و جاهل را دفع کند (اصول کافی، ج ۳، ص ۱۸۱). علاوه بر آنچه بیان شد خداوند متعال در قرآن کریم نرم خویی و مدارای پیامبر را رحمت الهی قلمداد نمود و با عظمت از آن یاد فرمود: «فَبِمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَئِنَّهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَا نَفَضْنَا مِنْ حَوْلِكَ»: «در پرتو رحمت الهی در برابر آنان نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند» (آل عمران: ۱۵۹). آنچه که بیان شد نمونه‌هایی بود از سنّت و سیره پیامبر خدا که دلالت بر رحمت و محبت ایشان دارد و مخالفان و موافقان همه متفق هستند که رحمت و عطوفت و مهربانی پیامبر بر غضب ایشان غلبه داشت.

❖ قرآن کریم سلوک اخلاقی پیامبر رحمت را چگونه معرفی می‌کند؟ آیا صرفاً به بخش اقتدارگرایی اشاره دارد؟

قرآن کریم به هر دو بخش اشاره دارد و دکتر سروش در این بخش دچار مغالطه «کنه و وجه» شده است. این نوع مغالطه در صورتی به وجود می‌آید که یک وجه از وجوه یک پدیده را به جای ذات و کنه آن در نظر گرفته شود، با توجه به این مطلبی که بیان شد، اگرچه در قرآن از خوف و خشیت در مقابل خداوند سخن گفته شده است، در مقام بیان احوال پیامبر نقل شده است که در ایشان خوف و خشیت خداوند وجود داشت اما این دلالت بر این نمی‌کند که قرآن کتاب خشیت است به این معنا که قرآن ذاتاً کتاب خشیت باشد و بگوییم قرآن چیزی نیست مگر کتاب خوف و خشیت یا پیامبر ذاتاً خوف بر او غلبه داشته

باشد. در صورتی که در قرآن از محبت و مهربانی سخن بسیار گفته شده است علاوه بر اینکه بافت و سیاق آیات نیز دلالت بر این مسئله می‌کند که اساس قرآن بر رحمت و لطف خداوند می‌باشد، از این رو نمی‌توان گفت قرآن چیزی نیست مگر کتاب خشیت. این نوع مغالطه در توصیف پیامبر به عنوان شخصیت اقتدارگرا دیده می‌شود زیرا همان‌گونه که قبلاً نیز بیان شد شخص دارای اقتدار ویژگی‌هایی دارد که دیگران را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، اما این به این معنا نیست که آن شخص اقتدارگراست زیرا اقتدارگرایی به این معناست که شخص، مانع هرگونه فکر و آزادی عمل از دیگران بشود در صورتی که با توجه به سیره پیامبر که در امور و کارها با دیگران مشورت می‌کرد نمی‌توان ایشان را به عنوان شخص اقتدارگرایی دانست. اشخاص اقتدارگرا فقط نظر و فکر خودشان ملاک است و با دیگران به مشورت نمی‌کنند و اگر هم مشورتی صورت می‌گیرد، صوری و ظاهری است. در صورتی که بنابر آنچه از سیره پیامبر اکرم نقل شده است، علاوه بر اینکه ایشان با دیگران به مشورت می‌پرداخت به رأی و نظر ایشان نیز اگرچه بر خلاف نظرشان بود عمل می‌کرد. به طوری که از برخی از اصحاب و عایشه چنین نقل شده است: «هیچ‌کس را ندیدیم که با اصحاب خود بیشتر از رسول خدا با اصحابش مشورت کند». در اینجا به نمونه‌هایی از مشورت پیامبر با اصحابش اشاره می‌شود.

در نبرد احزاب یا خندق حضرت رسول با اصحاب خود، جلسه‌ای مشورتی تشکیل داد، در پیکار بنی قریظه که با یهودیان مدینه صورت گرفت، در مورد کیفیت و کمیت جنگ، مشورت کرد. در پیکار بنی نضیر، در برخورد با یهودیان مدینه، نیز چنین کرد. در روز حدیبیه نیز در موضع‌های مختلفی به مشورت

پرداخت. در فتح مکه، هنگامی که آمدن ابوسفیان به حضرت گزارش شد، مشورت کرد. در غزوه طائف، پس از محاصره، پیامبر اسلام با اصحاب خود مشورت کرد و سپس تصمیم گرفت. در غزوه تبوک، در امور مختلف، با اصحاب خود به مشورت پرداخت؛ فرمود: «أَشِيرُوا عَلَيَّ» و نظرهای صائب و آرای صحیح و نوین اصحاب را مورد ستایش قرار داد. در جنگ احد درباره اینکه سپاه اسلام در مدینه مستقر شود یا بیرون رود؛ با اصحاب مشورت کرد و با اینکه خودش موافق نبود نظر اصحاب را پذیرفت. امثال این نمونه‌ها در سیره پیامبر اکرم در موارد مختلفی بیان شده است که نشان‌دهنده این است که با وجود اینکه ایشان دارای رأی و نظر خاصی بودند به رأی و نظر دیگران احترام گذاشته و بنا بر رأی و نظر جمع عمل کرده‌اند. این سیره بر خلاف روش اشخاص اقتدارگرا است؛ زیرا اقتدارگرایان به خاطر خودشیفتگی، اصلاً به رأی و نظر دیگران اهمیت و ارزشی قائل نیستند و فقط رأی و نظر خودشان ملاک عمل می‌باشد و با هرگونه اظهارنظر مخالفی به شدت مقابله می‌کنند.

❖ **سروش مدعی است قرآن باتوجه به وجود آیات عذاب، کتاب خوف و خشیت است. این ادعا را چگونه تحلیل می‌کنید؟ و دارای چه ایراداتی است؟**

**ایشان بخشی از آیات را در نظر گرفته و نگاه جامع ندارد و دچار مغالطه علت جعلی است.** این نوع مغالطه وقتی صورت می‌گیرد که چیزی به عنوان «علت» وانمود می‌شود که در واقع «علت» نیست؛ یعنی در تحلیل عقلی و منطقی آن چیز نمی‌تواند جنبه علی تأثیرگذار داشته باشد، اما گوینده یا نویسنده در استدلال





خود آن را به عنوان و سبب یک امر خاص محسوب می‌کند؛ برای مثال کسی در سخنان خودش علت زیادی جرم و جنایت را قوانین پیچیده بیان کند در صورتی که در تحلیل واقع بینانه و منطقی هرگز نمی‌توان قوانین زیاد را به عنوان علت افزایش جرم در جامعه دانست. نوع دیگر مغالطه علت جعلی این است که بخشی از علت به عنوان کلّ علت معرفی شود؛ یعنی اگر برای تحقق معلولی مثلاً عوامل متعددی لازم است تحقق پیدا کند، نویسنده یا گوینده، آن معلول را تنها به یکی از آن علل، مستند کند. در سخنان دکتر سروش هم وجود آیات عذاب در قرآن علت این دانسته می‌شود که قرآن کتاب خوف و خشیت است، اما از نظر منطقی نمی‌توان وجود این آیات را علت این دانست که قرآن کتاب خوف و خشیت می‌باشد؛ زیرا علت عذاب‌ی که در قرآن بیان شده است درحقیقت نتیجه و پیامد افعال انسان است و درحقیقت در قرآن درباره پیامد اعمال نیک و بد انسان اشاره شده است؛ ضمناً آیات بسیاری وجود دارد که دلالت بر رحمت و محبت خداوند می‌کند.

❖ لطفاً بخش‌های دیگری از مغالطات که ایشان خواسته یا ناخواسته به آن گرفتار است را توضیح دهید.

من در این بخش به سه مغالطه دیگر ایشان اشاره می‌کنم.

۱. یک مغالطه، مغالطه بار ارزشی کلمات است. این نوع مغالطه ناشی از این حقیقت است که می‌توان قضاوت دیگران را درباره یک موضوع به وسیله بیان آن موضوع با تعبیرهای مختلف عوض کرد. هنگامی که در بیان یک موضوع از کلماتی استفاده کنیم که دارای بار ارزشی مثبت یا منفی باشند و بدین وسیله

بخواهیم آن موضوع را پسندیده یا ناپسندیده نشان دهیم و اینکه عذاب را به‌عنوان شکنجه معنا کنیم می‌تواند نمونه‌ای از این مغالطه باشد؛ زیرا شکنجه‌کردن دارای بار ارزشی منفی است و برای اعتراف‌گرفتن به‌کار برده می‌شود نه به‌عنوان عقوبت عمل، در صورتی که عذابی که در قرآن بیان شده است به‌عنوان نتیجه و پیامد عمل می‌باشد، نه برای اعتراف گرفتن.

۲. مغالطه دیگری که در این سخنان وجود دارد، خلط میان انگیزه و انگیزه‌سته است؛ زیرا اگرچه در قرآن سخن از عذاب آمده است، اما انگیزه بیان اوصاف خطاکاران و گناه کاران برای این است که انسان را متوجه پیامدهای اعمال خود بکند، هم چنان‌که درباره پیامدهای اعمال صالح نیز در قرآن توصیفات شده است، اما این توصیفات دلیل بر این نیست که انگیزه قرآن ایجاد خوف و خشیت در میان پیروان خود باشد؛ زیرا باتوجه به سیاق و بافت قرآن که برای هدایت انسان‌هاست بیان حالات گناهکاران و کافران و پیامدهای اعمال آنها درحقیقت برای این هدف است که راه گمراهی و دوری از مسیر هدایت چه پیامدهایی دارد.

۳. مغالطه توسل به معنای تحت‌اللفظی از جمله مغالطاتی است که در مقام بیان معنای عذاب و قدرت وجود دارد؛ زیرا وقوع این مغالطه در جایی است که هر لفظی دارای یک معنای تحت‌اللفظی و اصلی است، ولی برای برخی الفاظ بنا بر استفاده‌های خاص از آن لفظ در فرهنگ یک جامعه به تدریج معانی فرعی به معنای اصلی اضافه می‌شود و گاهی نیز استعمال یک لفظ در یک معنا از آغاز همراه با یک سلسله معانی زائدی است که خود لفظ آن معانی زائد را نمی‌رساند، معمولاً کسانی که مرتکب چنین مغالطه‌ای می‌شوند در آغاز سخن

خود از عبارات خاصی مانند: «تمام آنچه من گفته بودم این بود که ...» استفاده می‌کنند. مغالطه دیگر نیز که می‌توان بیان کرد، مغالطه تغییر تعریف است. تغییر تعریف به این صورت است که مفهومی به‌طور پنهانی جایگزین مفهوم دیگری می‌شود، با این بهانه که می‌خواهیم معنای اصلی کلمات و منظور واقعی خود را توضیح دهیم از این‌رو عذاب را به معنای شکنجه قلمداد می‌کنند که تا معنای آن بهتر فهمیده شود.

### سخن پایانی

می‌توان گفت که سخنان اخیر دکتر سروش درباره «دین قدرت است» علاوه بر اشکالاتی که بر مبانی ایشان وارد است دارای وجوه نقدی می‌باشد که با توجه به آنچه در روش نقد اندیشه‌ها وجود دارد و به بیان انواع مغالطات می‌پردازد قابل بررسی است و می‌توان با تکیه بر این قواعد سخنان ایشان را مورد نقد قرار داد. مهم‌ترین نقدهایی که بر اساس تفکر انتقادی بر دیدگاه ایشان می‌توان مطرح کرد عبارت‌اند از: مغالطه معنایی، مغالطه تفسیر نادرست، مغالطه کنه و وجه، مغالطه علت جعلی، مغالطه بار ارزشی کلمات، مغالطه خلط میان انگیزه و انگیزه، مغالطه توسل به معنای تحت‌اللفظی و تغییر تعریف، البته با کمی دقت در نحوه بیان استدلال‌هایی که ایشان برای تبیین دیدگاه خود بیان می‌کند، مغالطات صوری نیز در چگونگی استدلال‌هایی که مطرح می‌شود وجود دارد، که از بیان آنها صرف‌نظر می‌کنیم.